

بحثی در باب نقد و منتقد

لذت مکاشفهی هزار توی سینما

امیر حسین بابایی

ابراهیم گلستان: «نقد با نقل قول و غیبت کردن و بغض خالی کردن فرق دارد...»

سؤال این است: «آیا هر هنرمندی به تنهایی می‌تواند بر اثر خود قضاوت کند و بدون هیچ حب و بغضی آن را تفسیر کرده و به همهی جوانبش اشراف کامل داشته باشد؟» به نظر من جواب این سؤال در اکثر موارد منفی است و این سؤال کلیدی قطعاً جایگاه شخص سومی را تعریف خواهد کرد که بدون وجود او جریان سیال هنری مفهومی ندارد و مانند این می‌ماند که نقاشی، نمایشگاهی ترتیب دهد و از رهگذران خیابان بخواهد که درباره‌ی کیفیت هنری و نقاط ضعف و قوت آثارش نظر بدهند!

متأسفانه مقوله‌ی نقد هرگز در کشور ما آن‌گونه که باید جدی دنبال نشده است و این بستر هنوز جای کار زیادی را می‌طلبد. شاید یکی از دلایلی که فرهنگ سینمایی ما پیشرفت چندانی در طول نزدیک به یک قرن حیات خود نکرده همین عدم انتقادپذیری و به وجود نیامدن ظرفیت مباحثه و دیالکتیک عملی و نظری بوده است. وقتی به تاریخ سینما نظر می‌افکنیم و می‌بینیم که منتقدانی مانند «آندره بازن»، «پالین کیل» و در دوره‌ی معاصرتر «کریستین تامسون»، «دیوید بوردل» و... چه تأثیر شگرفی بر اندیشه‌ی سینمایی روزگار خود گذاشته‌اند و با تئوری‌ها و بحث و جدل‌هایشان مسیرهای نوینی را به سینمای جهان افزودند و فیلمسازان بسیاری را تحت تأثیر خود قرار دادند، متوجه این حلقه‌ی مفقوده در جامعه‌ی هنری‌مان می‌شویم.

نقد مثبت و ساختاری تفاوت‌های عمده‌ی با عیب‌جویی، غر زدن و نوعی لجبازی هنری - که مرسوم اهل فن است - دارد. عرصه‌ی نقد محلی است برای شفاف‌سازی؛ برای این که یک اثر هنری توسط کسانی ارزش‌گذاری شود که علائق، دغدغه‌ها و وابستگی‌های

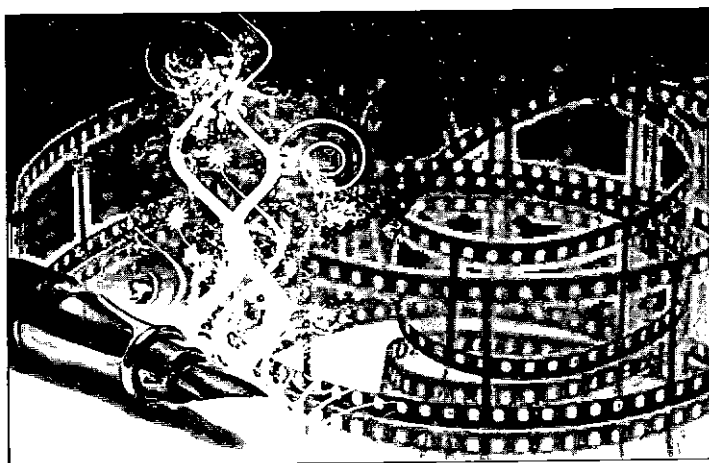
هنرمند را به اثر نرانند و آن‌جاست که در محیطی حرفه‌ی او می‌تواند به نقاط ضعف و قوت خود پی برد و به آن دیالکتیک سودمند دست یابد. در این مجال تماشاگر عام هم با دنیایی که زیرلایه‌ی رویی پنهان است آشنا می‌شود و قطعاً شعور و فهمش هر روز درک آثار هنری بالاتر خواهد رفت؛ هرچند این قضیه ربطی به سطح سلیقه‌ی او ندارد، چه‌بسا که در جوامع پیشرفته متأسفانه هر روز این سلیقه مبتذل‌تر و پیش‌پاافتاده‌تر می‌شود، اما دست کم در سطح خاص این عرصه‌ی جدی نقد موجب نوعی پویایی‌ست حتی اگر نمودی در خلق هم نداشته باشد.

بعضی فیلمسازان داخلی و بعضاً خارجی اعتقاد دارند که منتقد کار آنان مخاطب است و اوست که بر کارشان صحنه گذاشته یا آن را رد می‌کند و از این باب احتیاجی به شخص سومی که در کار آنان دخالت کند ندارند. این سخن قطعاً ابلهانه‌ترین مطلبی است که کسی می‌تواند ابراز کند، چرا که یک اثر هنری هیچ‌گاه به درستی از جانب تماشاگر ارزیابی نمی‌شود. تماشاگر، اگر فیلم برایش خوشایند باشد، فقط نوعی حس همراهی با آن را خواهد داشت و لب به «بهبه» و «چه‌چه» می‌گشاید بدون این که بماند دلیل واقعی آن چیست و اگر هم ناخوشایند یا ترجیح می‌دهد دیگر درباره‌ی آن سخنی به میان نیاورد یا با حرف‌های بیهوده و ناسزا نارضایتی خود را ابراز می‌کند.

فیلمساز فقط می‌تواند در محدوده‌ی این تأثیر کلی فیلم بر تماشاگر به مطالعه و ارزیابی بپردازد. البته کلیت این سخن درباره‌ی فیلمسازی است که حرفی برای گفتن دارند و ادعای فیلمساز تأثیرگذار و به اصطلاح کاربلد را یدک می‌کشند و قطعاً کسان دیگر که برای شهرت و پول یا به این عرصه گذاشته‌اند و جنبه‌ی هنری اثر برایشان کوچک‌ترین اهمیتی ندارد و مهر فیلمسازی‌ساز در داخل و مبتذل‌ساز و تجاری‌ساز صرف را در خارج بر پیشانی دارند، از این قاعده خارج‌اند؛ هرچند به‌تازگی

این دسته هم چون قافیه را تنگ می‌بینند، زست‌های متفکرانه به خود می‌گیرند و منتقدان را محکوم به کج‌فهمی و جانبداری می‌کنند! اما فیلمساز احتیاج به نظرخواهی از کسی دارد که با فیلم او نسبتی مثل یک تماشاگر عادی نداشته و بتواند پس از مطالعه‌ی فیلم داوری و قضاوتی سلیس نسبت به آن داشته باشد تا راهگشایش شود. دقیقاً در همین‌جاست که نیاز وجود منتقد کاملاً حس می‌شود. منتقد چون بارها فیلم را می‌بیند، تحت تأثیر آن نیست و با دانش، استعداد و خلاقیتی که دارد به لایه‌های دست می‌ریزد که ممکن است فیلمساز از آن غافل بوده و حتی درباره‌ی آثار درخشان تاریخ سینما، آن ناخودآگاهی که فیلمساز در فیلم به عاریت گذاشته شده را کشف و شهود کرده و به تحلیلی دست پیدا می‌کند که شاید در حین ساخت هرگز سازنده‌ی اثر به آن نیندیشیده باشد اما در واقع موجود است. این لذت مکاشفهی هزار توی سینماست که سال‌ها منتقدی مثل پالین کیل را به خود مشغول می‌سازد تا با کنکاش و ژرف‌بینی، بیش از دو سوم فیلم‌های سینمایی که در جهان ساخته شده را ببیند و آن‌ها را با تحلیل و شکافتن لایه‌های پنهان و آشکارشان برای آیندگان به‌جای گذارد؛ حال بدون او و امثال او چگونه می‌توان این همه زیبایی و شکوه را کشف کرد و از آن‌ها لذت برد؟! بذا به حال آنان که با دور ماندن از این همه نبوغ، خود را محصور اندیشه‌های شخصی و تعصبات پوسیده کرده و در گوش‌هایشان پنبه فرو می‌کنند تا صدای رسای انسان‌های آگاه را نشنوند و دوباره همان حماقت‌ها و اشتباهات کودکانه و سخیفانه‌ی خود را تکرار کنند.

با این وصف اگر منتقد نباشد سینما دچار سرگیجه می‌شود و آن راه و مسیر شفاف را نمی‌یابد و اصولاً مقصود و هدف غایی‌اش در هاله‌ی از ابهام فرو می‌رود. منتقد مثل جواهرشناسی عمل می‌کند که فرق سنگ بدلی یا اصلی را بازمی‌نماید و نقص و عیب‌های آن را نمایان می‌کند و حتی تماشاگر



**نقد خوب قطعاً به یک تحلیل
منظم و صحیح می‌انجامد؛ یک
رویکرد تفکر مدارانه و اصولی،
نقدی که با رعایت چارچوب
و اصول تحلیل و تفحص
دقیق، مبتنی بر روش‌های
شخصی‌ست و از چارچوب‌های
کهنه و کلیشه‌شده به‌دور است
و به دانش و مطالعه‌ی فراوان
نیازمند است**

ما تحمیل کند، یعنی میان دید ما و ساختارش چنان که تجربه‌اش می‌کنیم ناسازگاری پدید بیآورد؛ با چیزی مواجه می‌شویم که انتظارش را نداشته‌ایم».

اما با کمی دقت می‌توان دید که هیچ کدام از نقدهای ما از اصول علمی و زیبایی‌شناختی پیروی نمی‌کنند و اندک منتقدانی یافت می‌شوند که با این اسلوب آشنایی داشته باشند این کسر و کمبود نیاز به یک اقدام کلی از سوی مسئولان سینمایی کشور دارد حتی به نظر من ایجاد رشته‌های دانشگاهی و مدرسه‌های تخصصی به‌شدت احساس می‌شود تربیت نسل نوبی که بتواند قدرت نقد صحیح و اصولی را داشته باشد و آن‌گاه قطعاً فراسوی همه‌ی مشکلات دریجه‌هایی باز می‌شود برای بهتر دیدن و پیش‌تر گفتن.

برای آگاهی بیش‌تر از رویکرد نئوفرمالیستی و شیوه‌های نقد، دو کتاب «شکستن حفاظ شیشه‌یی» و «هنر فیلم» هر دو از کریستین تامپسون به دوستداران واقعی سینما پیشنهاد می‌شود که با وجود اندک بودن فضای این مقال، حیف آمد به آن‌ها اشاره‌ی نکنم. هم‌چنین «مفاهیم نقد فیلم» هم که نشر نی به چاپ رسانده و شامل بخش‌هایی از این کتاب‌هاست می‌تواند چکیده‌ی خوبی برای مطالعه باشد. راه، طولانی و دشوار است و ما هنوز در ابتدای آنیم.

امیدوارم با جدی گرفتن این عرصه، ظهور انسان‌های برجسته و کنار گذاشتن حب و بغض‌های شخصی، در فضایی سالم رشد چشمگیری در این زمینه داشته باشیم که می‌تواند خون تازه‌ی در رگ‌های خسته‌ی سینمای ما بدواند ■

و شجاعانه نقد کرده و بدین گونه راه خطا را به آنانی که تازه وارد راه شده‌اند نشان می‌دهد تا در بوته‌ی عمل از خطاهای دوباره پرهیز کنند. نقد خوب قطعاً به یک تحلیل منظم و صحیح می‌انجامد؛ یک رویکرد تفکرمدارانه و اصولی. شیوه‌یی که در دوره‌ی کنونی بسیار پسندیده و مبتنی بر علم نقد و نقادی است، نقد نئوفرمالیستی‌ست؛ نقدی که با رعایت چارچوب و اصول تحلیل و تفحص دقیق، مبتنی بر روش‌های شخصی‌ست و از چارچوب‌های کهنه و کلیشه‌شده به‌دور است و قطعاً به دانش و مطالعه‌ی فراوان نیازمند است. نئوفرمالیسم رویکردی بوده به تحلیل زیبایی‌شناختی که کم و بیش بر آثار منتقدان ادبی فرمالیست روس متکی است. کشمکش و انعطافی که این نوع نقد دارد، دست منتقد را باز می‌گذارد تا نقد را با گونه‌ی فیلمی که تحلیل می‌کند همگن سازد. نئوفرمالیسم نیاز دایمی به جرح و تعدیل در خودش ایجاد می‌کند و شامل بده‌بستانی دوطرفه میان تئوری و نقد است. نئوفرمالیسم روش نیست بلکه به مثابه رویکرد، مجموعه‌ی وسیعی از مفروضات را عرضه می‌کند درباره‌ی این که آثار هنری بر چه اساس ساخته شده‌اند و واکنش مخاطبان‌شان را چگونه برمی‌انگیزند. کریستین تامپسون در کتاب شکستن حفاظ شیشه‌یی می‌نویسد: «اعتقاد من این است که لازمه‌ی کار تحلیل، تماشای دقیق و همه‌جانبه‌ی فیلم است به طوری که تحلیلگر مجال پیدا کند تا با فراغ بال ساختارها و مصالح لازم را بررسی کند که در دفعاتی که فیلم را تماشا کرده بر او تأثیر گذاشته‌اند. به دیگر سخن، خود فیلم می‌تواند این دید را به

در سایه‌ی علم و آگاهی اوست که فرق هنر ناب را با آن چه به اسم هنر عرضه می‌شود خواهد دانست و تازه آن‌جاست که پی می‌بریم سینما فقط فن و تکنیک محسوب نمی‌شود و اگر فیلمی تماماً در جهت مهارت تکنیکی و فنی موفق شد اما جنبه‌های دیگر آن لنگ می‌زد، فیلمی کامل نیست حتی اگر بتواند بیننده را فریب داده و او را مسحور خود کند، چرا که منتقد جنبه‌های فرهنگی و هنری اثر را مورد بررسی قرار داده و آن‌ها را با تیزبینی، مهارت و دانش خود عیان ساخته است و اگر فیلمی فاقد اصول هنری باشد برای منتقد عیار و ارزش چندانی ندارد - چرا که مانند بیننده‌ی عام تحت تأثیر جلوه‌های بصری فیلم قرار نخواهد گرفت - چون اصولاً هنری که انسان را به فکر وادار نکند برای او سؤال مطرح نکند و او را به کنکاش و تکاپو برای کشف و شهود نیندازد، اصلاً هنر محسوب نمی‌شود و بیش‌تر به نوعی بازی بچگانه شباهت پیدا می‌کند به اعتقاد من در سینما این دسته آثار، تولیدات تصویری‌اند و نه فیلم و در حقیقت این دسته محصولات، ضدفرهنگی‌اند تا فرهنگی و هیچ فرقی با تیزرهای تبلیغاتی و فیلم‌های شخصی زندگی روزمره‌ی مردم ندارند و حتی اگر موفقیت کلانی در گیشه پیدا کنند، زمان به سرعت آن‌ها را در خود محو خواهد کرد و مانند محصولاتی که تاریخ‌مصرفش تمام شده به‌دور ریخته خواهند شد.

منتقد چشم ناظر تاریخ سینماست؛ نقاط قوت را با حلاوت و شیرینی خاص خود تشریح می‌کند و مانند منجمی که ستارگان را در جاهای دور به دیگران نشان می‌دهد عمل می‌کند، کزی‌ها و کاستی‌ها را منصفانه